

• دریافت 90/3/20

• تأیید 91/3/20

نقد نارسائیهای تقسیم ادوار تاریخ ادبیات عربی و نامگذاری آن

علی گنجیان خناری*

سید حسین حسینی**

چکیده

تاریخ ادبیات عبارت است از داستان تطوّر و تحوّل ادبیات در گذر زمان و وظیفه اصلی آن تعیین لحظه‌های تغییر ادبیات است. برای سهولت در فهم تاریخ ادبیات، نیازمند تقسیم‌بندی آن هستیم که این تقسیم‌بندی باید تابع اصول و موازینی خاص باشد. تاریخ ادبیات عربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. این پژوهش به نقد و بررسی تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات عربی و نامگذاری دوره‌های آن از ابتدا تا آغاز دوره نهضت عربی می‌پردازد. بنابراین، در ابتدا به نقد دوره‌بندی تاریخ ادبیات عربی در نزد مورخین پرداخته و سپس مبانی تقسیم‌بندی را ارائه داده و نهایتاً به دوره‌بندی و نامگذاری آن با رویکردی جدید نظر دارد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، ادب عربی که با ظهور اسلام از جنگ درگیری‌های قبیله‌ای رها شده و در عهد امویان در خدمت احزاب مختلف قرار گرفته بود، در آغاز قرن دوم با سرازیر شدن فرهنگ و تمدن ایرانی به دامان آن به اوج شکوفایی خود رسید و سرانجام با حمله مغولان و پراکندگی جهان اسلام و استقلال ایران، در سایه حاکمیت ترکان به خوابی عمیق فرو رفت که تا عصر نهضت عربی بیدار نشد.

کلید واژه‌ها:

تاریخ ادبیات، ادبیات عربی، تقسیم‌بندی، نامگذاری.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی pajuhesh1390@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

«تاریخ ادبیات در یک نگاه کلی عبارت است از داستان تطوّر و تحوّل ادبیات در گذر زمان، به شیوه‌ای که علل و عوامل تحوّل و ارتباط میان رویدادهای ادبی را توصیف و تحلیل می‌کند» (فتوحی 1387؛ 32). در ظهور و حضور و قوام این تغییر و تحوّل مستمر، عوامل متعدّدی دخالت دارند که مهمترین آنها اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، میراث ادبی، فردیت شاعر و نویسنده و موقعیت مخاطبان عمومی شاعران و نویسندگان است. (پورنامداریان 1384؛ 51)

ذهن ما ناگزیر است برای شناخت پیوستار انتزاعی بزرگ زمان یا برای تدوین یک برنامه آموزشی، آن را به برشهای زمانی مشخص و عنوان دار تقسیم کند. این تقطیع زمان گذشته، تابع اصول و موازینی است و مقاصد خاصی را دنبال می‌کند. (فتوحی 1387؛ 139)

«بدیهی است که درک درست تاریخ ادبیات و به طور کلی هر تاریخی، بدون دوره‌بندی آن متصور نیست. بنابراین، لازم می‌نماید که مورخ ادبی در مبانی نظری دوره‌بندی و سبک‌شناسی دوره‌ای تأمل نماید تا بتواند سرشت تحوّل و سیر تاریخی ادبیات یک ملت را به روشنی درک کند». (همان، 139) البته تاریخ‌نگار ادبی، دوره‌های تاریخ ادبی را از یکدیگر مشخص و مجزاً ندانسته و رابطه تنگاتنگی میان دوره‌های تاریخی مشاهده می‌کند. (نجومیان 1384؛ 97)

دیتریچ گرهارد، معتقد است دوره‌بندی و نام‌گذاری تاریخ امری اعتباری است و نباید اسیر آن شد. همچنین برترین تاریخ دانان به ما هشدار داده‌اند که زندانی واژگان دوره‌بندی و زندانی «برچسب‌های اشتباهی که سرانجام ما را درباره محتوای همراه می‌کنند»، نشویم و ما را از اینکه «به سلطه نشانه‌ها بر معنایشان تن دهیم»، بر حذر داشته‌اند. از این رو، هویزینگا به این نتیجه رسیده است که اصطلاحات بی‌رنگ و بو و بی‌خاصیت، بهترین خادمان تقسیم زمان تاریخی به دوره‌ها هستند. (پوروش 1384؛ 60-61) اما با این وجود، عنوانی که به یک دوره داده می‌شود، در ارزش‌گذاری و توصیف محتوا و وضعیت اجتماعی، فرهنگی و ادبی آن دوره نقش بسزایی دارد. هر عنوانی، متضمّن معانی ضمنی مثبت یا منفی در

توصیف یک دوره است و نامهایی مثل: «دورهٔ رنسانس» و «دورهٔ تجدّد»، معنی مثبت به دوره می‌دهد و اطلاق «عصر رمانتیسیم سیاه» یا «رکود و انحطاط»، معنی منفی به یک دوره می‌بخشد. (فتوحی 1387: 158)

یکی از نکات مهم که در ادبیات عرب از تحقیق کافی برخوردار نشده، مسئلهٔ تقسیم‌بندی و نامگذاری دوره‌های ادبی است.

هدف این پژوهش، نقد و بررسی تقسیم‌بندی و نام‌گذاری این دوره‌ها و تعیین سیر تغییر و تحول ادبیات عربی از ابتدا تا آغاز دورهٔ نهضت عربی است.

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیلی - توصیفی همراه با نگاهی انتقادی به دوره‌بندی و نامگذاری آن با تکیه بر منابع عربی و فارسی است.

نگاهی به تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات عربی در نزد مورخین

طبق تقسیم‌بندی‌های اکثر مورخان ادبیات عربی، ادوار این تاریخ بر پنج بخش است: 1- عصر جاهلی یا ماقبل اسلام 2- عصر اسلامی که بعضی آن را به دو دورهٔ صدر اسلام و دورهٔ اموی تقسیم می‌کنند 3- عصر عباسی که بعضی مورخین آن را دو دوره و برخی نیز سه دوره می‌دانند 4- عصر انحطاط 5- عصر حدیث (ضیف 2003: 14)

عمر فروخ، این تقسیم‌بندی‌ها را عرفی دانسته است. (فروخ 1985: 5) بر اساس این تقسیم‌بندی، مورخان ادبیات عربی قدم به قدم از مورخین سیاسی تبعیت کرده‌اند، در این زمینه باید گفت: «تأثیر رویدادها و عوامل ادبی مانند، حوادث سیاسی، سریع و فراگیر نیست. تغییرات فرهنگی ناشی از حوادث سیاسی بی‌درنگ پدیدار می‌شوند، اما رخدادهای ادبی آرام و بی‌صدا جای خود را باز می‌کنند و خیلی آرام زمینهٔ تغییر و تحول را فراهم می‌سازند». (فتوحی 1387: 153)

طه حسین می‌گوید: اگر چه رابطهٔ سیاست و ادبیات انکارناپذیر است، اما ما نمی‌توانیم سیاست را معیار ادبیات قرار دهیم؛ چرا که این دو با هم در یک خط موازی سیر نمی‌کنند، چنانکه در قرن چهارم رابطه این دو کاملاً برعکس است. بنابراین، این گونه تاریخ‌نگاری و دوره‌بندی، چیزی جز شمارش نام شاعران و

زندگی آنان نیست و چیز جدیدی را برای ما آشکار نمی‌کند. بنابراین، نمی‌تواند نمایانگر ادبیات عربی باشد. (حسین 1933؛ 36-38)

والترپتن کار (منتقد قرن 19) در کتاب "درباره فلسفه تاریخ"، بر تفاوت میان تاریخ سیاسی و تاریخ هنر پافشاری می‌ورزید. زیرا به عقیده وی «مورخ هنر با چیزهایی سرو کار دارد که حی و حاضرند، حال آنکه عمر دولتمردان و سرداران سپری شده و آنها رفته‌اند». او معتقد است که تاریخ ادبی، مانند یک موزه است که اگر اشیا در آن مرتب هم چیده نشده باشند، باز هم می‌توان از آنها استفاده کرد. هنر و ادبیات، موجودات زنده‌ای هستند که بر موجودیت خود در برابر مورخ پا می‌فشارند و آنها را نمی‌توان به صورت موضوع روایت صرف درآورد. (ولک 1383؛ ج 5، 103؛ به نقل از فتوحی 1387؛ 34)

تقسیم‌بندی ادبیات بر اساس سیاست، مشکلاتی را در پی خواهد داشت از جمله:

نخست اینکه حوادث تاریخی تأویل پذیرند؛ یعنی گروه‌ها و مکاتب فکری و سیاسی مختلف برای یک عامل سیاسی، ارزش و معنای یکسانی قائل نیستند و بر سر نقش آن در تغییرات و دگرگونی‌ها اتفاق نظر ندارند. حتی درجه اهمیت یک حادثه سیاسی در گذر زمان دگرگون می‌شود. در اثر تغییر نگرش نسبت به یک عامل تاریخی، مفهوم دوره‌ها و لحظه‌های تغییر هم تحوّل پیدا می‌کند.

دوم اینکه در دوره‌بندی بر مبنای رویدادهای مهم سیاسی، معمولاً جریانهای ادبی که پیوسته برکنار از حوادث و تغییرات سیاسی تداوم داشته، مغفول می‌ماند؛ مانند، ادبیات اقلیتها و فرقه‌های کوچک، ادبیات زنان، ادبیات متعهد و ملتزم به ایدئولوژی‌های خاص، ادبیات کودک و ... مثلاً در سنت تاریخ ادبیات نویسی عرب که دوره‌بندی بر اساس تغییر نظام‌های اجتماعی، سیاسی صورت می‌گیرد، شاعران عرب مسیحی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند.

سومین مشکل، عدم همسویی و انطباق ناپذیری همه قالبهای مختلف ادبی با ادوار تاریخی و سیاسی است. قالبهای ادبی در تاریخ به طور یکسان از عوامل سیاسی متأثر نمی‌شوند. (فتوحی 1387؛ 147-150)

طه حسین معتقد است که باید ادبیات را به صورت مستقل و بر اساس خود آن بررسی و تقسیم‌بندی کنیم. (حسین 1933؛ 37)

فتوحی، شاخصهای دوره‌بندی تاریخ ادبیات را شامل: عوامل سیاسی، اعتقادی، ادبی، زبانی و تغییرات نسلها و ذوق زیبایی شناسی و ... معرفی کرده است. (فتوحی 1387؛ 147)

به نظر می‌رسد در تاریخ ادبیات عرب به دلیل گستردگی محیط جغرافیایی، اختلاط فرهنگهای مختلف و طول دوره زمانی و ... بهترین شیوه، دوره‌بندی تلفیق شاخصهای مختلف باشد. در تقسیم بندی‌هایی که در تاریخ ادبیات عربی صورت گرفته است، دوره بعد از حمله مغول را دوره ترکی نامیده‌اند، در صورتی که ادبیات این دوره هیچ رنگ و بوی ترکی ندارد. همچنین از دوره حمله اعراب به ایران، حدود بیش از دو قرن شعر و ادب به زبان پارسی به کلی لب فرو بست، در حالیکه از سویی دیگر دین اسلام و ادبیات و فرهنگ عربی و حتی سیاست، از آغاز قرن دوم تا زمان معتصم بر دوش ایرانیان به حدی ارتقا یافت که این دوره را دوره طلایی ادبیات عربی و حتی دوره تکوین و تدوین عقل عربی نامیده‌اند. (الجابری 1389؛ 94 و 96) اما سهم ایرانیان در این تمدن اسلامی کجاست؟ حتی مورخان ادب عربی در تقسیم‌بندی بر اساس تاریخ سیاسی نیز به خطا رفته‌اند، چرا که از زمان خلافت متوکل (232 هـ) به بعد که فرماندهان ترک بر دولت اسلامی دست یافته‌اند را نمی‌توان دوره عباسی نامید. (فروخ 1969؛ 33) در ادامه به تحلیل و بررسی سیر تحول ادب عربی و نامگذاری دوره‌های آن می‌پردازیم.

عصر جاهلی

جاهلیت اسمی است که قرآن کریم بر دوره قبل از اسلام اطلاق کرده است. (همان، 73) ابن خلدون می‌گوید: هنگامی که دین اسلام در میان اعراب ظاهر شد، از علم و صنعت و تعلیم و تألیف چیزی نمی‌دانستند. (مقدمه ابن خلدون 543-545؛ به نقل از محمدی 1374؛ 138)

حتی بعد از ظهور اسلام و در دوره اموی، با وجود سفارشات مکرر دین اسلام

به تعلیم و تعلم، بنا به گفته نیکلسون، اعراب فعلیتهای علمی را کسر شأن خود می‌دانستند، (نیکلسون 1380؛ 293) تا چه رسد به دوره ماقبل اسلام. اما علم و ادبیات دو حوزه کاملاً مجزای از یکدیگر است (حسین 1933؛ 44)، چرا که علم مربوط به عقل است و شعر، زبان خیال «و شکی نیست که ترقی و نمو خیال در افراد و جماعات، قبل از ترقی و نمو عقل است». (محمدی 1374؛ 320-321)

بنا به گفته علمای تاریخ ادبیات عرب، آن چه از شاعران عصر جاهلی بر جای مانده است، از غنی ترین میراث ادبی عربی است (مجرب، بی تا؛ 65). عمر فروخ، ادب این عصر را برترین آداب در روزگار خودشان نامیده است. حنا فاخوری می‌گوید اکثر آثار منظوم و منثور عصر جاهلی از میان رفته است تا آنجا که ابوعمر و ابن العلاء (770/154ه) گفته: آنچه از سخن اعراب به شما رسیده، بس اندک است. اگر فراوان به دست شما می‌رسید، به دانش و شعر بسیار دست می‌یافتید. (فروخ، ج 1، 73؛ به نقل از مجرب، 71)

شعر عصر جاهلی، تصویرگر زندگی قبیله‌ای عرب و ارتباط قبایل و جنگ و درگیری‌های آنها است و شاعر جاهلی، بین زندگی فردی و تجارب خاص خود و زندگی قبیله‌ای و تجارب آن، مرز مشخصی را احساس نمی‌کند و قصاید طولانی عربی غالباً مبتنی بر آمیزش عواطف ذاتی و بعضی از امور قبیله مانند: کوچ و اقامت و جنگ و صلح و قحطی و آسایش است. (القط 1987؛ 273-274) در این دوره، شاعر سند و صحیفه متحرک قبیله بود و هرگاه شاعری در قبیله‌ای ظهور می‌کرد، برایش جشن گرفته و قبایل دیگر به قبیله شاعر تبریک می‌گفتند. (شایب 1976؛ 41 و 42) همچنین شعر، یکی از اسباب رهبری قبیله بود. (سلوم 1987؛ 53)

احمد شایب معتقد است که باید مورخان شعر پیش از اسلام را شعر قبیله‌ای بدانند که در خدمت قبیله گفته شده و هدف اصلی آن قبیله است. (شایب 1976؛ 42) بنابر آنچه که گذشت و با توجه به رویکرد شعر در دوره پیش از اسلام، به نظر می‌رسد ادبیات این دوره را باید «ادبیات قبیله‌ای» بنامیم نه «جاهلی».

مخضرمین

تداخل عصرهای فرهنگی در اندیشه عربی - که ویژگی ادبیات به‌طور عام است - مانع تقسیم دقیق تاریخ آن می‌شود (الجابری 1389: 80) و چنانکه گذشت، دوره‌های ادبی را نمی‌توان مجزاً از یکدیگر دانست. این ویژگی ادبیات در دوره التقاط دو فرهنگ جاهلی و اسلامی به‌وضوح نمایان است.

با ظهور اسلام، برخی از شاعران چون حسّان، به سرعت با فرهنگ جدید سازگار شدند و برخی چون لبید، از سرودن شعر لب فرو بستند و بعضی چون حطیئه، راه شعر جاهلی را ادامه دادند. (القط 1987: 14) در این دوره تفکر اسلامی و جاهلی در تعارض با هم بودند این تعارض به طور آشکاری در شعر شاعران این دوره انعکاس یافت. (فیصل 1959: 226)

در واقع شعر این دوره، باقی مانده دشمنی و درگیری زندگی اسلامی و زندگی جاهلی است. بنابراین، ارزشهای جاهلی و اسلامی را به طور یکسان در خود جمع کرده است. زندگی و شعر کعب بن زهیر، نمونه‌ای صادق برای این ادعاست. (همان، 228-229) بنابر این تغییر تدریجی ادبیات که مدتی نه چندان کوتاه به طول انجامید اقتضای وجود دوره‌های بینابین دو دوره ادبیات قبیل‌های و ادبیات اسلامی را دارد که آنرا ادب مخضرم می‌نامند.

دوره اسلامی

طه حسین از خلال تحقیق و پژوهش درباره عرب به این نتیجه رسیده است که لفظ عرب به معنای تاریخی و لغوی، به خاطر اختلاط جنسیتی و نژادی بر امت بعد از اسلام صدق نمی‌کند. او برای این دوره، لفظ «مسلمین» را برگزیده است تا ملل و طوایف مختلف را شامل شود. (حسین 1963: 34)

ارتباط ایرانیان و اعراب - که ریشه در دوره‌های ماقبل تاریخ یعنی پادشاهان نخستین ایرانی از عهد کیومرث تا پایان عهد جمشید که فرمانروایان همه عالم بودند دارد. (بدوی، 72) - با غلبه نظامی اعراب بر ایران در دوره اسلامی تشدید شد و زبان و فرهنگ ایرانی با شدت و کثرتی چشمگیر به جهان عرب راه یافت و

فرهنگ تازه عظیمی پدید آورد که پس از این باید «فرهنگ اسلامی» خواند نه «عربی». (آذرنوش 1381؛ 13) با تحقق وحدت اسلامی، به پیشوایی پیامبر، شعر نیز در این راستا به کار گرفته شد و طابع اسلامی عام به خود گرفت. (آئینه وند 1388؛ 21)

با نخستین پیروزیهای پیامبر در زمینه‌های مختلف، شعر عرب واکنشهایی گاه مثبت و گاه منفی از خود نشان داد و شاعران عرب به امید مدح گفتن و صلح یافتن، رو به سویش نهادند و این خود سرآغاز تأثیر نهادن اسلام در شعر عرب شد. (آذرنوش، 1390؛ 111 و 112)

در این دوره ادبیات به مثابه سلاحی برنده در خدمت پیامبر در آمد تا به کمک آن در برابر مشرکان قریش و پیکارگران رسالت الهی بایستد. (ضیف 1963، ج 2؛ 44) اما این حالت اسلامی جامعه و ادبیات تا زمان شهادت امام علی (ع) ادامه یافت. هرچند که شعر دینی خالص را باید در زمان خلافت امیرمؤمنان علی (ع) جست وجو کرد (آذرنوش 1390؛ 113) اما ویژگی غالب ادبیات این دوره، اسلامی بودن آن است. بنابراین، نامیدن این دوره از تاریخ ادبیات به «دوره اسلامی» صحیح است.

دوره اموی

با شهادت امیر مؤمنان (ع)، خلافت به امویانی رسید که نزدیک یک قرن (41 تا 132ه) حکمرانی کردند. این برهه از تاریخ سیاسی در واقع دوره بازگشت به جاهلیت عرب است. (زرین کوب 1378؛ 11؛ الجابری 1389؛ 92)

اما در جامعه امویان، دیگر اختلافات فکری و سیاسی و گرایشهای حزبی بر اساس قبیله نبود، بلکه بر اساس عقیده بود. احزاب سیاسی که در این دوره سر برآورده بودند، عبارتند از: شیعه، خوارج، امویان، زبیریان، موالی و دیگران. به دنبال این گرایشهای سیاسی شعر نیز جهت‌گیریهای متعدّد یافت. (سلوم، 61)

هر حزبی، شاعران خاص خود را داشت و از آنجا که عقیده، محور خصومات سیاسی بین احزاب بود، بنابراین، شعر این دوره، شعری کاملاً سیاسی و

حزب گراست. بسیاری از شاعران این دوره از گرایش‌ها و تعصبات قبیله‌ای قدیم رها نشده بودند. (القطّ 1987؛ 276-277؛ شایب 1976؛ 197؛ بنابراین ادبیات این دوره، «ادبیات احزاب» است نه «ادبیات اموی». در این دوره، تعصّب امویان به سنتهای کهن عرب، جریان تحوّل شعر را کند کرد. شاعران بزرگ دستگاه ایشان، بخصوص جریر، فرزددق و اخطل، سخت درگیر کشاکشهای قومی و قبیله‌ای و سیاسی شده بودند و کمتر به اسلام و تعلیمات آن می‌پرداختند. (آذرنوش 1390؛ 113)

ادبیات اندلس

با سقوط حکومت اموی در شرق، شاخه‌ای از ادبیات عربی از اندلس سر بر آورد. اندلس اوضاع فکری و ادبی خود را بر پایه‌های شرقی بنا نهاد. به همین دلیل از نظر هنر و شعر نیز در محدوده عمومی مشرق زمین به سر برد. زیرا مینای فکری کسی که می‌خواست شعری بنویسد، این بود که شعرش به شیوه شرقیان قدیم یا عباسیان باشد. بنابراین، اندلس نهضت و پویایی خود را از بغداد می‌گرفت. (ضیف 1384؛ 414 و 418)

عصر عباسی

نقش ایرانیان در سیر تحوّل سیاسی اسلام

پیوستگی تاریخی ایرانیان و اعراب با انتشار اسلام آغاز نشده است، بلکه از زمان قدیم تری سرچشمه می‌گیرد. پیش از اسلام، بخش بزرگی از قلمروی دولت ایران را سرزمین‌های عرب نشین تشکیل می‌داد. (محمدی 1374؛ 180)

عراق از آغاز دوره هخامنشیان، یکی از استانهای ایران به شمار می‌آمد. در دوره اسلام نیز تقریباً همیشه در حوادث مهم این دوره، پارسی نژادان حضور داشته اند نقش سلمان فارسی در رهانیدن نوزاد اسلام از خطر حتمی در جنگ احزاب و ساختن منجنیق توسط او در جنگ مطائف بر کسی پوشیده نیست. با کشته شدن اسود عنسی مدعی پیامبری، هنگامیکه خبر به پیامبر اسلام (ص) رسید ایرانیان را دعا کرد که یکبار دیگر به همّت پارسی نژادان، اسلام از خطر یک منازع جسور جسته بود. (پاینده 675-677)

در دوره بعد از اسلام نیز اعراب خود را سخت نیازمند آموزه‌هایی می‌دیدند که در مسائل کشوری، حکومتی و تنظیم امور مملکت مربوط باشد. زیرا خود در آن باره شایستگی کافی نداشتند و وقتی گم‌شده خود را در فرهنگ ملّتی یافتند که در سیاست شاهی و آداب اجتماعی چنین ریشه داشت، مجذوب آن شدند. (عاکوب 1374؛ 9-10) این نخستین باری بود که اعراب با پیشرفت اسلام دولتی نیرومند تشکیل داده بودند و برای اداره آن هیچ سررشته و تجربه‌ای نداشتند. بنابراین، سیاستمداران اسلامی، دولت ساسانی را نمونه برجسته تشکیلات اداری شمرده و در هر گام از ایشان پیروی کردند. (محمّدی 1374؛ 65-66)

عمر، سازمان اداری را به شیوه ساسانی تدوین کرد. همچنین، دیوان خراج عراق تا سال 78 ق. همچنان به زبان فارسی بود و ترجمه آن به دست ایرانی‌ها انجام شد. (آذرنوش 1381؛ 18-19)

در کتاب التّاج، منسوب به جاحظ، در جایی که از پادشاهان ایرانی سخن به میان آمده، گفته شده است: «ما آیین فرمانروایی و مملکت داری و ترتیب خاص و عام و رعیت نوازی و امثال اینها را از ایشان یاد گرفته ایم». (جاحظ 23؛ به نقل از محمّدی 1374؛ 66-67)

قرآن کریم در دو مورد به ایرانیان اشاره کرده است: یکی آیاتی که در آنها از اساطیر الاولین سخن رفته و ظاهراً مراد همان افسانه‌های کهن پارسی و داستان‌هایی چون رستم و اسفندیار است. دوم آیات 1 تا 7 سوره روم است که به جنگ‌های ایران و روم و پیروزی‌های ایرانیان در آغاز و شکست‌شان در آخر اشاره دارد. (آذرنوش 1381؛ 18)

با این وجود، در دوره بنی امیه «امویان حساسیت خاصی علیه ایرانیان داشتند. علت اصلی این حساسیت، تمایل نسبی ایرانیان نسبت به علویان خصوصاً شخص علی (ع) بود. نقطه حساس سیاست اموی جنبه ضد علوی آن است» (زرّین کوب، 1378؛ 12) بنابراین، نفرت بنی امیه از ایرانیان و تعصب آنها نسبت به اعراب و درگیری‌های مستمرشان با ایرانیان، بذر خشم نسبت به آنان را در دل ایرانیان کاشت. (ایروانی زاده 1389؛ 31)

برتری طلبی اعراب بر ایرانیان و تحقیر آنان و دور کردن آنان از مراکز حسّاس به خاطر تعصّب نسبت به اعراب و ظلم و سخت گیری بر آنان در اخذ مالیات، منجر به ظهور نهضت شعوبیه شد که برتری عرب بر دیگران را انکار کرده و در مقابل امویان ایستاد. از سویی دیگر، بنی عبّاس که آرزوی خلافت در سر می‌پروراندند، از این حسّ بدبینی و خشم خراسانیان نسبت به اعراب استفاده کردند و آنان را بر ضدّ خلافت مروانیان برآغالیدند. (زرّین کوب 1378: 129) شعار عبّاسیان، یعنی دعوت به رضای آل بیت، آرزوی دیرینه ایرانیان بود که قلبشان را انباشته و با خونشان آمیخته بود. اینان که از سیاست سختگیرانه اموی به تنگ آمده بودند و می‌پنداشتند مقصود عبّاسیان از رضای آل بیت، اهل بیت پیامبر (ص) شامل فرزندان و نوادگان امام علی (ع) و فاطمه (س) است، برای تغییر رژیم موجود به پا خاستند. (عاکوب 1374: 5)

سرانجام، ابومسلم بر امویان شورید و آنان را شکست داد و در سال 132هـ حکومت عبّاسیان روی کار آمد. (ضیف، 1963: 9) مشکل به نظر می‌آید که اگر ابومسلم کشته نمی‌شد، دولت و خلافت را بر بنی عبّاس باقی می‌گذاشت. (زرّین کوب 1378: 129)

اما بنی عبّاس هیچ از سعی موالی و آزادگان خراسان قدردانی نکردند، بلکه با نیرنگ و حيله، ابومسلم خراسانی، ابوسلمه خلال، برامکه و آل سهل را که دولتشان حاصل رنج و سعی اینان بود به قتل رساندند. (همان، 182-183)

با این وجود، ایرانیان از حکومت فاصله نگرفتند، بلکه در نظام حکومتی جدید نفوذ کردند و زمام امور را به دست گرفتند، در نتیجه، ضعف قوم عرب به نهایت رسید تا جایی که از بی التفاتی‌های خلیفه نسبت به خویش شکایت می‌کردند. دولت عربی از بین رفته بود و در زمان مأمون و جانشینانش، بغداد دیگر شهری عربی به شمار نمی‌آمد. (همان، 204-205 و 209) کار به جایی رسیده بود که افرادی چون بشّار و دیگران، عرب را آشکارا هجو می‌کردند. (همان، 300)

خلقای عبّاسی، حتی در طرز لباس پوشیدن هم از شاهان ایرانی تقلید می‌کردند. منصور کلاه ایرانی به سر می‌گذاشت و جانشینانش نیز از او سر مشق

گرفتند. سکه‌ای که از متوکل عباسی باقی مانده، این خلیفه را در لباس اردشیر دوم، پادشاه ساسانی، نشان می‌دهد. (محمدی، 1374؛ 114) در این دوره، عید نوروز یکی از جشن‌های عمومی به شمار می‌رفت و خلفا نیز در آن شرکت می‌نمودند و قسمتی از ادبیات عربی در این دوره، شعرها و نامه‌هایی است که در تهنیت این عید نوشته شده است. (همان، 116)

ایرانیان و فرهنگ اسلامی

تأثیر ایرانیان بر ادب و فرهنگ عربی، به دوران قبل از اسلام بر می‌گردد. تا پیش از اسلام، کلمه‌های فارسی از راه گوش وارد زبان عربی می‌شد نه کتابت و نامه نگاری. زیرا هر تیره یا هر قوم از عرب که با فارسی زبانان برخوردی داشته‌اند، الفاظ را از راه تلفظ می‌آموختند. (ظفری 1382؛ 193)

بهترین نماینده تحولات فرهنگی هر ملت، زبان آن ملت، یعنی کلمات و اصطلاحاتی است که در آن به کار رفته. اگر به کلمه‌های معرب زبان عربی مراجعه کنیم، خواهیم دید که قسمت عمده این کلمات و مخصوصاً آنچه در محیط اداری و زندگی اجتماعی و ادبیات عربی به کار رفته، از زبان فارسی گرفته شده است. (محمدی 1374؛ 137) طی چهار قرن نخستین اسلامی، وام واژه‌های فارسی در عربی سخت کثرت یافت. چندانکه تعداد آنها را می‌توان بین 2000 تا 2500 کلمه برآورد کرد. (آذرنوش 1381؛ 13)

حتی کلمه ادب از الفاظ دخیله در عربی است که ریشه فارسی دارد. همه پژوهشگران عرب، از جمله استاد نلینو و طه حسین و دیگران، درباره اصل این کلمه به خطا رفته‌اند که آن را از اصل عربی می‌دانند. البته هیچ جای تعجب نیست، چرا که همه نویسندگان و دانشمندان عرب در بررسی تحولات ادبی زبان عربی، کمتر از دایره این زبان خارج می‌شوند و به عوامل خارجی توجه می‌کنند. (محمدی 1374؛ 303-305 و 317)

در زمان ساسانیان، عدی شاعر و خاندانش که مترجمان زبان عربی - فارسی و کارگزاران امور اعراب در دربار ساسانی بودند نیز در شهر حیره که مرکز آمیزش

ایرانیان و اعراب بود، مسکن داشتند. در نتیجه وی در ادب خود سخت از زبان و فرهنگ ادبی پارسی متأثر شده است. همچنین اعی، به طور چشمگیری شعر و ادب خود را از سرچشمه این فرهنگ سیراب نموده است. (آذرنوش 1381؛ 16)

قرآن، کتاب آسمانی ما به زبان عربی فصیح است و طبعاً به نسبت خیلی زیاد از کلمات دخیل بر کنار مانده است. معذک، محققان قدیم وجود 28 کلمه پارسی را در قرآن بر شمرده اند. ولی متأخران 20 کلمه پارسی دیگر در قرآن یافته‌اند و مسلماً با دقت بیشتر، کلمات دیگری در کتاب آسمانی می‌توان یافت که مایه فارسی دارد و این نشان کمال نفوذ پارسی در زبان عربی است که متن معجزه این زبان نیز از دخیل فارسی خالی نمانده است. خود پیامبر نیز شخصاً با کلمات پارسی آشنا بوده اند. (پاینده 675) دو شهر بصره و کوفه، مرکز اصلی ایرانیان بود. ایرانیان چندان کثرت یافته بودند که گویا زبان رایج شهر، فارسی شده بود. سپاهیان لشکر مختار که در سال 65 ق به خونخواهی حضرت امام حسین (ع) قیام کردند، از آغاز تا پایان، همه به زبان فارسی سخن می‌گفتند. (آذرنوش 1381؛ 19-20) ایرانیان در پی ریزی و توسعه تمدن اسلامی، مدخلیت تام داشتند. (ناصر 180) بعد از فتح ایران به دست اعراب، دیگر هیچ زمینه‌ای در تمدن اسلامی باقی نماند که ایرانیان را در آن سهمی عمده نباشد. (همان، 18)

ذیلاً این تأثیر را در چند حوزه بررسی می‌کنیم و از بسیاری جنبه‌ها چشم می‌پوشیم:

شعر

بعد از حکومت هشام و با مرگ جریر و فرزدق، شعر قبیله‌ای و نقائص و مفاخرات کم از کم بین رفت و با مرگ قطامی، آخرین شاعر مسیحی عرب، شاعران مسیحی - همچون شاعران یهودی در دوره اسلام - از میدان شعر به در شدند. در این دوره، شاعران ایرانی و ملت‌های دیگر به صورت چشمگیری ظهور کردند. از آن جمله: حسین بن مطیر، ابن الخیاط، ابو دلامه، حماد عجرد، حماد الراویه، سدیف مولی بنی هاشم، ابو عطاء السندی، ابن المولی، ابن میاده، ابو الهندی و ... (سلوم 69-70)

دیگر شاعران ایرانی این دوره عبارتند از: اسماعیل بن یسار، مسلم بن محرز، زیاد الأعجم، اسماعیل و محمد و ابراهیم نسائی، موسی شهوات، ابوالعباس الاعمی و ... (ایروانی زاده 1389؛ 56-58)

در این دوره شاهد در هم شکستن ساختمان کهن قصیده بودیم و از آنجا نوعی منازعه میان قدما و متجددان به پا شد و تا عصر عباسی ادامه یافت. سرکردگان این گروه چند تن بودند: بشّار، ابونواس و ابوالعتاهیه و هر سه از موالی. (ذو الریاستین 1390؛ 183)

آنچه برای ما اهمّیت دارد و تأثیر واقعی فرهنگ فارسی را در ادبیات عرب آشکار می‌سازد، همانا جریانهای فکری و هنری ایرانی است که در آثار عربی می‌توان یافت. اما شعر هم در گذر این موج قرار گرفت و اینک بازتاب شدید آن را در آثار برخی از شاعران عرب می‌توان باز یافت. بیشتر شاعرانی که باید از این دیدگاه مورد بررسی قرار گیرند، دو ویژگی دارند:

نخست آنکه ایرانی زاده اند، دیگر آنکه در صف بزرگترین شاعران عرب جای می‌گیرند. مانند بشّار و ابونواس که آثار فرهنگ و هنر ایرانی به طور کامل در اشعار این دو شاعر هویدا است. (آذرنوش 1381؛ 26-28)

نثر

تأثیر ایرانیان بر ادب عربی بیش از هر چیز در نثر نمود پیدا می‌کند. «فن کتابت با عبد الحمید کاتب آغاز شد و با ابن العمید پایان یافت» و هر دو ایرانی اند. (ذوالریاستین 1390؛ 184) زبان عربی در عصر بنی امیه وارد حوزه‌ای جدید، یعنی حوزه تألیف گردید. اگر در فرهنگ عربی قبل از آن عصر نظر بیفکنیم ملاحظه می‌کنیم که در شعر قدیم و ضرب المثلها متمرکز بود، فقط در عصر بنی امیه بود که تألیف به عربی و کاربرد آن به مثابه زبان نوشتار در جامعه مطرح شد و ابن مقفع، اولین کسی است که زبان عربی را به عنوان زبان نوشتار به کار بست. (فهمی حجازی 1379؛ 240) خلفای بنی امیه ایرانیان را بر دیوان‌های رسائل و مالیات می‌گماردند و این دیوان‌ها به پهلوی نوشته می‌شد. تا اینکه صالح بن عبد الرّحمان، کاتب ایرانی آن را به عربی نگاشت. از دیگر نویسندگان ایرانی بعد از او

می‌توان از جهشیاری، روح بن زبناح جذامی، جبلة بن سالم و دیگران نام برد. در این زمان عبدالحمید کاتب، اولین کسی بود که اساس فنّ ترسّل را پایه‌گذاری نمود و سرمشق کاتبان ایرانی، حتی در دوره عبّاسی شد. تطوّر و تحوّل نثر عربی به طور عام، با روی کار آمدن ابن مقفع صورت گرفت. سپس با روی کار آمدن سهل بن هارون ملقب به «بزرگمهر اسلام» سیل حکمت‌های ایرانی راهی ادب عربی شد و نثر عربی را در عصر عبّاسی و بخصوص به دست ابن مقفع به اوج کمال خود رساند. (ایروانی زاده 1389؛ 161-164) ابن مقفع اسلوبی جدید از عربی و فارسی را در نویسندگی ابداع کرد (سبزیانپور 1385؛ 87) آثار ابن مقفع فقط در زبان، عربی است و از حیث اسلوب نظم و سبک تألیف و نوع مطالب، به هیچ یک از مؤلفات ادبی عرب شباهتی ندارد. (محمّدی 1374؛ 290) همچنین موضوع «تدوین درسیاست» که بخش با ارزشی از فرایند بنای فرهنگی را تشکیل می‌دهد، توسط عبدالله بن مقفع (م، 142ق) از طریق ترجمه ادبیات سیاسی فارسی وارد عربی شد. (الجابری 1389؛ 106) استاد احمد امین در کتاب فجر الاسلام می‌نویسد: ایرانیان در اواخر عهد اموی کتابت را به شیوه‌ای تغییر دادند که عرب آن را نمی‌دانست. عبد الحمید کاتب، مشهور به ابن نوع کتابت بود. (امین 1986؛ 122-123؛ به نقل از بدوی 82) همچنین او اسالیب کتابت پهلوی و الحان و رسوم و آداب مجالس غنای پادشاهان فارسی را وارد ادب عربی کرد و تأثیری شگرف بر شعر عربی گذاشت. (بدوی 82)

بنابراین، از اواخر عهد اموی به بعد نویسندگی یا کتابت عربی از شکل ساده و طبیعی سابق خارج گردید. از این پس، نثر عربی هم از حیث اسلوب و سبک انشاء و هم از لحاظ دقت تعبیر و حسن بیان و هم از نظر موضوع و طرز فکر با گذشته فرق بسیاری پیدا کرد و این نتیجه پیدایش طریقه جدیدی بود که باید آن را نخستین مرحله نثر فنی عربی دانست. بنابراین، از اوایل قرن دوم به بعد فنّ نویسندگی به مرحله جدیدی گام نهاد که اعراب به آن شیوه، آشنایی نداشتند و عامل اصلی این تغییر را عبدالحمید و ابن مقفع دانسته‌اند (محمّدی 1374؛ 320-322) و این تحوّل در سایه نثر پهلوی روی داد و نثر عربی را از بساطت بدوی به

تجمل و کمال لفظی و معنوی رساند. (ذوالریاستین 1390: 143)

عبد الحمید در آثارش منبع الهامی، جز فرهنگ باستانی ایران نداشته است. سخن جاحظ (بیان 21/3) نیز جالب است که می‌گوید: «نمی‌دانم این رسائلی که در دست مردم است، به راستی ایرانی اصیل اند یا ساختهٔ عبد الحمید و ابن مقفع و دیگران». (آذرنوش 1381: 22)

آثار فرهنگ ایرانی به حدّی بود که جاحظ، بزرگترین نویسندهٔ عرب که تأثیر ایرانی را خوش نمی‌داشت هم از تأثیر فرهنگ ایرانی رها نبود و در بعضی موارد در کتاب "التّاج فی اخلاق الملوک" کار تألیف را فراموش کرده و به ترجمه پرداخته است. (محمّدی 1374: 297) حتی گویند که فارسی را نیز نیک می‌دانست. (آذرنوش 1381: 25)

ترجمه

عیسی عاکوب در زمینهٔ ترجمه می‌گوید:

ترجمه به عربی بیشترین تأثیر را بر فرهنگ عربی اسلامی گذاشت. ایرانیان که در این دوره به اوج نفوذ سیاسی خود رسیده بودند تا آنجا که توانستند در جهت بازشناساندن تمدن و احیای میراث فکری و معرفی گنجینه‌های فرهنگی خود با استفاده از زبان حکومت جدید کوشیدند. این عصر در زمینهٔ ترجمه از فارسی شاهد حرکتی گسترده بود حرکتی که بهترین قلم‌ها و برترین هوش‌ها را به خدمت گرفت. چون متون فرهنگ ایران به عربی ترجمه شد و در اختیار اعراب قرار گرفت از آن درس‌ها فرا گرفتند و به عقل و اندیشهٔ خود نیرو بخشیده، بر دانسته‌های خویش افزودند. بدین ترتیب حرکت ترجمه از فارسی به عربی، گذرگاه پهناوری شد تا فرهنگ و اندیشهٔ ایرانی از آن بگذرد و از دل و جان و به دست و زبان به صورت عربی درآید. (عاکوب 1374: 15-16)

علم

ابن خلدون در زمینهٔ علم می‌گوید: «در جامعهٔ اسلامی، بیشتر پیشوایان علم ایرانی هستند و به ندرت می‌توان در علوم شرعی و عقلی، دانشمندی عربی نشان

داد. آن هم اگر از لحاظ نژاد عرب باشد، زبان و محیط تربیت و آموزگاران او ایرانی هستند». (مقدمهٔ ابن خلدون 543-545: به نقل از محمدی 1374: 137-138)

ادوارد براون می‌گوید: اگر از آنچه علوم عربی می‌گویند، دستاوردهای ایرانیان را تفریق کنیم، قسمت عمده و مفید این علوم از میان رفته است. (ناصر 181)

بنابراین، ایرانیان هم خود صاحبان آثار فکری، و هم ترجمه‌کنندگان آن به آثار عربی، و هم به‌وجود آورندهٔ نظائر آنها در عربی بوده‌اند. (محمدی 1374: 136)

حتی ویل دورانت، گسترش جغرافیایی اسلام را نیز مدیون ایرانیان می‌داند. (ناصر 183)

جمع‌بندی

نیکلسون در توصیف خلافت عباسی می‌گوید: «اینک ما از یک عصر ملی عربی به دورهٔ نهضت ایرانی و فرهنگ ایرانی منتقل می‌شویم. زیرا برگزیدهٔ سپاه این دولت از خراسانیان تشکیل یافته، پایتخت آن در سرزمین ایران بنا شده و بالاترین منصب‌های دولت به دست بزرگ زادگان ایرانی اداره می‌گردد». (aliterairy history of the Aarabs, 28 Nicholson, به نقل از محمدی 1374: 90)

آمیختگی فرهنگ ایرانیان و اعراب در دورهٔ اول عباسیان (132-234 هـ) به بالاترین پایهٔ خود رسید و توصیف جاحظ از حکومت عباسیان که «حکومتی است عجمی و خراسانی» به صحت پیوست. در آن روزگار، ادبیات عربی در ادبیات عراق خلاصه می‌شد و عراق به عنوان پایتخت، بازاری پر رونق برای ادبیات فراهم کرده و قبلهٔ آمال ادبا و نویسندگان شده بود. (عاکوب 1374: 10)

بیرونی در جایی که به گفتهٔ منجمان زرتشتی و پیشگویی ایشان دربارهٔ بازگشت دولت ایرانیان اشاره کرده، این پیشگویی را مطابق دولت بنی عباس دانسته و می‌گوید دولت بنی عباس، دولتی خراسانی و شرقی است. (الآثار الباقیه، 231: به نقل از محمدی 1374: 85)

مورخان، دورهٔ اول عصر عباسی را عصر طلایی اسلام خوانده‌اند. زیرا در این

دوره خلافت اسلامی، هم از لحاظ ثبات سیاسی و نظام اداری و اجتماعی در اوج ترقی بود و هم نهضت علمی و فرهنگی اسلام در این عصر آغاز شد. همچنین این دوره را از آن جهت که اداره امور آن در دست وزیران و دبیران و سرداران ایرانی بود، دوره نفوذ ایرانی نیز خوانده اند. (محمدی، 1374: 132)

بنا بر آنچه که گذشت، شعر و ادب عربی از بعد از حکومت هشام تا زمان حکومت متوکل رنگ و بوی عربی را به طور کامل از دست داده، هم در شکل و هم در مضمون کاملاً ایرانی بود. به طوریکه فرهنگ و سیاست کاملاً رنگ و بوی ایرانی داشت. بنابراین این دوره را باید دوره «فرهنگ و اندیشه ایرانی در قالب زبان عربی» دانست.

دوره بازگشت ادبی

از زمان حکومت متوکل، ترکان روی کار آمدند و حکومت آنان که حکومت یاغی‌گری و کشتار و ارباب و وحشت بود به دست سلسله ایرانی آل بویه از بین رفت. (نیکلسون 1380؛ 278)

ترکان با اصول و نظام حکومت و سیاست آشنا نبودند. به همین جهت دستگاه حاکم دچار در هم ریختگی عجیبی شد. اما اوضاع عقلی و فکری شکوفا ماند. (سامی‌الدبونی 175)

به دنبال نوگرایی ایرانی، مکتب نو کلاسیکی ظهور کرد که بازگشت به سنتهای کهن بود و نبرد قدما و متجددان عاقبت به سود شکل کهن شعر تمام شد. پس از آن، مکتب جدید شعر عقیم گردید. در نیمه دوم قرن سوم هجری همه چیز تثبیت شد، کهن‌گرایان به تقلید از پیشینیان خود پرداختند. صنایع بلاغی نظم‌پردازان، جایگزین الهامات شاعران گردید. شعر کهن و نیز شعر شخصی، هر دو دچار انجماد شدند. (آذرنوش 1390؛ 80) اما در حوزه نثر باید گفت که سهم ایرانی، ادب در درجه نخست فرهیختگی اخلاقی بود که اینک با ترجمه آثار بیشتری از پهلوی همچنان مورد عنایت قرار داشت. (آذرنوش 1381؛ 28)

اما «دیری نیاید که این نوع تازه مانند شعر دچار انجماد شد. از آن پس،

وسواس مسخره آمیز قافیه‌پردازی، گریبان نثر را گرفت و نثر به قواعد قرینه سازی خشک در عبارت و معانی گردن نهاد که هم میان تهی است و هم خستگی آور». (آذرنوش 1390: 83)

این اسلوب از قرن سوم هجری استقرار نهایی یافت و عبارت پردازی در قوالب بدیعی و ذوق فخامت پرستی داغی بر پیکر نثر عربی نهاد. (همان، 83)

در نیمه قرن چهارم ولایات مختلف در گوشه و کنار حکومت به استقلال رسیده و حکومت عباسی رو در سرآزیری سقوط نهاده بود و جوئی از رقابت و مبارزه میان حاکمان سرزمین‌های مختلف ایجاد شده بود. این رقابت‌ها به حوزه هنر و ادبیات و فرهنگ کشیده شد و حاکمان سعی در جذب ادیبان کردند. در نتیجه این دوره را زمان شکوفایی ادب عربی به طور عام و رونق شعر و نثر می‌دانند. (سلام، 9)

در این دوره «تشتت سیاسی، تشتت ادبی را به دنبال داشت» (آذرنوش، 1390: 127) قرن‌های چهارم و پنجم شاهد تعدد یافتن مراکز ادبی در پایتخت‌های ملی سلسله‌های رقیب بود که به صورتی کما بیش مستقل و زودگذر در سوریه و مصر و حتی اسپانیا پدیدار گشته بودند. بخارا، غزنه، گرگان، حلب، قاهره، قرطبه، اشبیلیه، المریه، بلنسیه، غرناطه و نیز بغداد و دو شهر پیشکسوت بصره و کوفه با یکدیگر بر سر آن رقابت می‌کردند که کدام یک بهترین بازار علوم و ادبیات باشد. در این دوره نوعی سنت‌گرایی ادبی که بیش از پیش میان تهی و یاوه بود، هم در شعر و هم در نثر پدیدار گشت. (همان، 128)

این دوره اگر چه دوره شکوفایی شعر و نثر است، اما درحقیقت ادامه دوره بازگشت است و تنها بر حجم شعر - در همان اسالیب و مضامین سابق - افزودن شد. (امین، 1986: 86-87) این روند تا زمان حمله مغول (656هـ) ادامه یافت. بنابراین، از زمان حکومت متوکل تا این دوره را باید «دوره بازگشت ادبی» نامید.

عصر انحطاط

مورخان در نامگذاری دوره ما بین سقوط بغداد (656هـ) و حمله ناپلئون به مصر

(1213هـ) اختلاف نظر دارند و نام‌های مختلفی را بر گزیده‌اند؛ از جمله: عصر انحطاط، عصر ضعف، عصر الدول المتتابعة، عصر ممالیک، عصر عثمانی و عصر ترکی. (امین، 297) اما باید گفت که ادبیات این دوره نه تنها رنگ و بوی ترکی ندارد، بلکه به هیچ وجه، سیاسی هم نیست. بنابراین، نامگذاری این عصر بر اساس تاریخ سیاسی درست نمی‌باشد. از قرن هفتم هجری با حمله مغولان به ایران و عراق، چهره جهان اسلام به کلی دگرگون شد و پس از آنکه مغولان به اسلام گرویدند و در فرهنگ اسلامی هضم گردیدند، دیگر ابداع و ابتکار و خلق آثار علمی و هنری متوقف شد و کار فرهنگ به گردآوری میراث گذشتگان و تألیف منحصر گردید. (آذرنوش 1390: 143)

«عنایت بی حد و حصر به میراث کهن، تکرارهای پایان ناپذیر و ملال انگیز و تهی بودن آن آثار از هرگونه ابداع، موجب شده است که پژوهشگران، این دوره را عصر رکود یا انحطاط بخوانند». (همان، 143) «شیوه متکلف و متصنع نشر، دامنگیر همه رشته‌ها شد و پس از آن، هنر نویسندگی عبارت شد از نشر پردازیهای میان تهی، صنایع بدیعی و لفاظی و قافیه پردازی و هم‌نوا سازی‌های بی‌مزه». (همان، 145)

شاید بهترین کسی که می‌تواند ما را از انحطاط در این عصر با خبر کند و عقب نشینی تمدن عربی - اسلامی را در همه زمینه‌ها با گوشت و استخوان لمس کرده، ابن خلدون باشد. او در این زمینه می‌گوید: «گویی زبان هستی در عالم ندای سستی و خمودگی داده و مورد اجابت واقع شده است». (مقدمه ابن خلدون، ج 1؛ 406: به نقل از الجابری 1389: 492)

در اواخر دوره عباسی درگیری‌های دولتهای شیعه و سنی شدت یافته بود. نهضت قرامطه که همچون خطری مرگبار بر دوش عباسیان سنگینی می‌کرد، پدیدار گشته و جنگ‌هایی که بر شرق تحمیل می‌شد، از جمله: جنگ‌های صلیبی و حملات متوالی ملوک و پادشاهان فرنگی و ... همراه با شعار دینی بود و شرق مدافع نیز شعار دینی را اساس کار خود قرار داده بود. (امین، 1986: 127؛ آذرنوش، 1390: 129) بنابراین، شعر در این دوره رنگ و بوی دینی به خود گرفت.

عبدالله الطیب، تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات عرب به ترتیبِ عصرهای عباسی، انحطاط، نهضت و حدیث را ناشی از تمایلات بیمارگونهٔ مستشرقین دانسته که قصد انتساب نهضت تمدن اسلامی به تمدن اروپا را داشته و آن را جزء لاینفک تمدن اروپا به حساب بیاورند. چرا که تاریخ آنها نیز به ترتیب عصر کلاسیکی، عصر رمانتیسیم سیاه، قرون وسطی، عصر نهضت و عصر حدیث تقسیم شده است. او معتقد است که مستشرقین، مغرضانه و عمدتاً شعر دینی و مدایح نبوی و شاعران آن را نادیده گرفته‌اند. او این دوره را دورهٔ کمال شعر دینی و مدایح نبوی می‌داند. (الطیب 1993؛ 29-30 و 78)

بکری شیخ امین نیز اطلاق نام انحطاط بر این عصر را ظلمی بس بزرگ از جانب مستشرقین دانسته است. چرا که این عصر، عصر مقاومت در برابر نیروهای غربی است و نامیدن این عصر به انحطاط از جانب مستشرقین به خاطر «هویت عربی» و «روح اسلامی» حاکم بر این عصر است. (امین 1986؛ 95)

تقریباً می‌توان گفت که همهٔ مؤلفات این عصر، مرتبط با شئون دینی و اسلامی است. چرا که بیشتر میراث علمی، فکری و هنری به‌دست تاتار از بین رفت. بنابراین، مسلمانان در صدد جمع‌آوری میراث اسلامی بر آمدند.

دلیل دیگر این امر، رویکرد دینی ای بود که جنگ‌ها و حملات این عصر به خود گرفته بود. همچنین کثرت بلایای طبیعی و مصائب اقتصادی و سیاسی و قحطی‌ها و خشکسالی‌ها و شیوع بیماری‌ها و مرگ و میرهای فراوان این دوره، باعث روی آوردن به تألیفات دینی شد. چنانکه لذت‌جویی‌ها و معصیت‌طلبی‌های گروهی در جامعه باعث شد، گروهی مخالف با رویکردی دینی برای مبارزه با آنان سلاح زبان و قلم را به کار بگیرند.

در نتیجهٔ این عوامل، ادبیات و تألیفات این عصر، رویکردی دینی به خود گرفت. (امین 229-231)

اما از آنجا که ادبیات دینی و مدایح نبوی تنها یک جریان از کل ادبیات است و قابل تعمیم بر کل ادبیات این عصر نمی‌باشد، بنابراین به ناچار باید با دیگر مورخان در نامیدن این عصر به انحطاط همراه شویم.

نتیجه‌گیری

وظیفه اصلی تاریخ ادبیات، تعیین لحظه‌های تغییر است. این مسأله در نزد مورخین ادب عربی تا حدودی نادیده گرفته شده است. چرا که این مورخین در تقسیم‌بندی تاریخ ادبیات، از تاریخ سیاسی تبعیت کرده‌اند. اما از آنجا که روش‌های مبتنی بر دوره‌بندی تاریخ سیاسی، نوعی جزمیت را بر تفکر تاریخی و تحقیقات تاریخ ادبیات تحمیل می‌کند، با توجه به تداخل عصرهای ادبی و فرهنگی و جدایی زمان و مکان در تاریخ فرهنگ عربی، تقسیم بندی‌های سیاسی را نمی‌توان برای تاریخ ادبیات صحیح دانست.

شعر و ادب عربی در دوره پیش از اسلام، تصویرگر زندگی قبیله‌ای اعراب و خوی و خصلت و ارزشهای حاکم بر زندگی آنان و نیز ابزار در خدمت قبیله و عشیره بود. با ظهور اسلام و تلاقی فرهنگ جاهلی و اسلامی، شعر، آینه منعکس‌کننده تعارض زندگی جاهلی و اسلامی شد و جهت مشخصی نداشت. به همین دلیل باید آن را ادبیات بینابین (مخضرم) دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی نامید. کم کم با تحقق وحدت اسلامی، به پیشوایی پیامبر (ص)، ادبیات نیز رنگ اسلامی به خود گرفت و تا زمان شهادت امام علی (ع) وجه غالب ادبیات، وجه اسلامی آن بود. باروی کار آمدن بنی امیه، شعر و ادب، شیپور عقاید احزاب مختلف شد. این وضعیت تا پایان حکومت هشام ادامه داشت. از این روزگار به بعد تا دوره حکومت متوکل عباسی، نه تنها شاعر عرب به چشم نمی‌خورد، بلکه از فرهنگ عربی جز زبان آن، چیزی به جا نمانده است. این دوره، در واقع دوران شکوفایی اندیشه و فرهنگ ایرانی در پوشش زبان اسلام و پشتوانه آن، دوران با شکوه ساسانی (که پس از چندی خاموشی مدال زرین اندیشه اسلامی را بر گردن آویخت)، کم کم از زمان حکومت متوکل، شاعران و ادیبان عربی در مقابل نوگرایان پارسی با رویکردی سنت‌گرایانه سربرآورده، سبک و سیاق ادب دوره جاهلی و اموی را زنده می‌کنند و ادبیات بازگشت را پایه‌گذاری می‌کنند. این وضعیت با حالتی از نوسان تا حمله مغولان ادامه دارد. وحشیگری‌های مغولان، جنگ‌های صلیبی، حملات مکرر فرنگیان، بلایا و مصایب قرن هفتم، قحطی‌ها و

خشکسالی‌ها و ... در دوره حکومت اتراک، تیشه بر ریشهٔ ادب زده است. هر چند که گاهی دست تضرع کسانی را نیز به دامان دین آویخته است و اشعاری دینی در مترقی‌ترین شکل آن ایجاد کرده است.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، (بی تا)؛ الكلمات الفارسیة فی الشعر الجاهلی، دانشکدهٔ الهیات، نشرهٔ هیأت الدراسات.
- _____، (1387)؛ چالش میان فارسی و عربی، طهران: چاپ دوم، نشر نی.
- _____، (1381)؛ «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر 72.
- _____، (1390)؛ تاریخ زبان و فرهنگ عربی، طهران: چاپ هشتم، سمت.
- امین، بکری شیخ، (1986)؛ مطالعات فی الشعر المملوکی و العثماني، بیروت: چاپ چهارم، دار العلم للملایین.
- ایروانی زاده، عبد الغنی، و نصر الله شاملی، (1389)؛ الأدب العربی و الإيرانيون، تهران: چاپ پنجم، سمت.
- بدوی، امین عبدالحمید، (بی تا)؛ صلات بین ادبی الفرس و العرب، الدراسات الادبیة.
- البستانی، فؤاد أفرام، (1428)؛ المجانی الحدیثة، جزء دوم، قم: چاپ سوم، ذوی القربی.
- پاینده، ابوالقاسم، (بی تا)؛ نفوذ سیاسی و فرهنگی و لغوی ایرانیان در عربستان هنگام ظهور اسلام، مهر، شماره 10، سال دوازدهم.
- الجابری، محمد عابد، (1389)؛ نقد عقل عربی، ترجمهٔ سید محمد آل مهدی، تهران: انتشارات نسل آفتاب.
- حسین، طه، (1970)؛ من تاریخ الأدب العربی العصر الجاهلی و العصر الإسلامی، جلد اول، بیروت: چاپ اول، دار العلم للملایین.
- _____، (1933)؛ فی الأدب الجاهلی، القاهرة: چاپ سوم، لجنة التألیف و الترجمة و النشر.
- _____، (1963)؛ تجدید ذکری أبی العلاء، قاهره: چاپ ششم، دارالمعارف.
- خفاجی، محمد عبد المنعم، (1990)؛ الحیاة الأدبیة بعد سقوط بغداد حتی العصر الحدیث،

- بیروت: چاپ اول، دار الجیل.
- ذوالریاستین، مریم، (1390)؛ دورالایرانیین فی التأسیس الثقافی و الحضاری و العلمی و الادبی فی العصر العباسی الاول، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (1378)؛ دو قرن سکوت، طهران: چاپ نهم، سخن.
- سامی الدبونی، سیدجعفر، (بی تا)؛ نگاهى به تاریخ الادب العربی تألیف دکتر شوقی ضیف، مقالات و بررسیها.
- سبزیانپور، وحید، (1385)؛ تأثیر ترجمه عربی کلیله و دمنه بر ادب عربی، مجله معارف، شماره 1 و 2.
- سلام، محمد زغلول، (بی تا)؛ الأدب فی العصر الفاطمی (2) الشعر و الشعراء، اسکندریه: منشأة المعارف.
- سلوم، داود، (1987)؛ مقالات فی النقد و الأدب، ج2، بغداد: مکتبه النهضة العربیة.
- سید محمد، أحمد، (1406)؛ دراسات فی الأدب العربی، القاهرة: دار الفكر العربی.
- ضیف، شوقی، (1963)؛ تاریخ الأدب العربی (2) العصر الإسلامی، القاهرة: چاپ پانزدهم، دار المعارف.
- _____، (1384)؛ هنر و سبکهای شعر عربی، ترجمه مرضیه آباد، چاپ اول، دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____، (1963)؛ تاریخ الأدب العربی العصر العباسی الأول، القاهرة: دارالمعارف.
- _____، (1963)؛ تاریخ الأدب العربی العصر العباسی الثانی، القاهرة: دارالمعارف.
- _____، (2003)؛ تاریخ الادب العربی العصر الجاهلی، چاپ 24، القاهرة: دارالمعارف.
- ظفری، ولی الله، (1382)؛ چگونگی تأثیر پذیرى زبانهای فارسی و عربی از یکدیگر، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره 37.
- عاکوب، عیسی، (1374)؛ تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران.
- فروخ، عمر، (1969)؛ تاریخ الأدب العربی، جزء اول و دوم، بیروت: چاپ دوم، دار العلم للملایین.
- فهمی حجازی، محمود، (1379)؛ زبان شناسی عربی، ترجمه سید حسین سیدی، طهران: چاپ اول، سمت.
- فیصل، شکری، (1959)؛ تطوّر الغزل بین الجاهلیة و الاسلام، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم

للملایین.

- القَطّ، عبدالقادر، (1987)؛ فی الشعر الاسلامی و الاموی، بیروت: دار النهضة العربیة.
- مجرّب، محمدعلی، (بی تا)؛ «معنا شناسی واژه جاهلیت در قرآن»، صحیفه مبین، دوره دوم، شماره 7.
- محمدی، محمد، (1374)؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، تهران: چاپ سوم، طوس.
- ناصح، محمد امین و محمد رضا کیانی، (بی تا)؛ تعامل فرهنگی ایران باستان و اسلام، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند، سال چهارم، شماره چهارم.
- نیکلسون، رینولد، (1380)؛ تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیوان دخت کیوانی، تهران: نشر ویستار.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی